بسم‌الله الرحمن الرحیم

[تعمیم واژگان امربه‌معروف و نهی از منکر 2](#_Toc436515855)

[روایت دوم در این مقام 2](#_Toc436515856)

[بررسی دلالی روایت 3](#_Toc436515857)

[طرق موجود نسبت به روایت فوق 3](#_Toc436515858)

[نتیجه‌گیری 4](#_Toc436515859)

[روایت سوم 4](#_Toc436515860)

[بررسی دلالی روایت 4](#_Toc436515861)

[شبهه عمومیت انکار 5](#_Toc436515862)

[استفاده الزام از روایت 5](#_Toc436515863)

[اطلاق روایت 5](#_Toc436515864)

[روایت چهارم 6](#_Toc436515865)

[روایت پنجم 6](#_Toc436515866)

[بررسی دلالی روایت 7](#_Toc436515867)

# تعمیم واژگان امربه‌معروف و نهی از منکر

بحث در این بود که ظاهر واژگان امربه‌معروف و نهی از منکر قابل‌تعمیم بود تا قبل از مرحله‌ای که به اقدام به ید در کلمات فقهاء تعبیر می‌شود. اما اینکه این دو واژه در ادبیات فقهی ما شامل اقدام به ید می‌شود، موضوع بحث بود. اقوال و مقدمات بسیاری را ذکر کردیم. به اینجا رسیدیم که کسانی قائل به شمول امرونهی نسبت به اقدامات یدوی هستند. روایت اول که روایت جابر بود را ذکر کردیم.

از این روایت امکان استفاده جهاد یدوی بود، اما شمول مفهومی در قبال موضع بحث نداشت. چراکه کلمه امرونهی شامل این اقدامات نمی‌شد و ما به دنبال دلیل نقلی تعبدی هستیم. آنچه از امام حسین (ع) در قبال داستان عاشورا نقل‌شده است، تمام حرکت امربه‌معروف و نهی از منکر است، یعنی کل این فرآیند امربه‌معروف و نهی از منکر است که هم شامل عمل و هم‌سخن می‌شود.

## روایت دوم در این مقام

روایت دوم این است؛

**«عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ عَنْ یحْیی الطَّوِیلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَسْطَ اللِّسَانِ وَ کفَّ الْیدِ وَ لَکنْ جَعَلَهُمَا یبْسَطَانِ مَعاً وَ یکفَّانِ مَعاً.»[[1]](#footnote-1)**

این سند را قبلاً بررسی کردیم و درمجموع آن را پذیرفتیم که دیگر نیازی به تکرار نیست. خداوند این‌گونه نیست که بفرماید با زبان این امرونهی را انجام دهید اما با دست‌کاری را انجام ندهید. بلکه خداوند همچنان که زبان را باز نگه‌داشته، دست اقدامات عملی را نیز باز گذاشته است.

## بررسی دلالی روایت

مورد استدلال این است که مراد از بسط لسان، امربه‌معروف و نهی از منکر است که امام آن را در همان اقدامات عملی نیز جایز می‌داند اما برخلاف سند این روایت، دلالت آن قابل خدشه است که ما امر اضافه‌ای را در اینجا قرار می‌دهیم که هر دو در اینجا از باب امربه‌معروف و نهی از منکر است، بلکه ممکن است یکی این عنوان و دیگری عنوان جهاد یا عنوان دیگری باشد.

نمی‌توان از این روایت اتحاد عناوین را استفاده نمود، لذا بین بسط ید و بسط لسان در روایت، تلازم مفهومی برقرار نیست؛ بلکه بین این دو تلازم حکمی برقرار است. نکته دوم در بررسی دلالی این است که در خود تلازم حکمی نیز به اطلاق آن نمی‌توان تکیه کرد.

## طرق موجود نسبت به روایت فوق

اما در اینجا دو راه وجود دارد؛ یک‌راه این است که اطلاق را از روایت نفی کنیم و تنها قائل شویم که بین این دو تلازم حکمی برقرار است. یک‌راه نیز قائل شدن به اطلاق است، اما در یکجایی از حکم خارج‌شده است. در این صورت روایت قاعده مهمی را بیان می‌کند. ما به بحث امربه‌معروف و نهی از منکر چندان کاری نداریم. یعنی در همه‌جا می‌توان جلوی منکرات (ترک معروف و انجام حرام) با زبان و اقدامات عملی ایستاد. یعنی هر جا اقدام لسانی مجاز دانسته شده است، اقدام عملی نیز مجاز است الا ما خرج بالدلیل.

## نتیجه‌گیری

هرچند این حکم از تلازم ثبوتی استفاده‌شده و این نتیجه اخذ نمی‌شود که اقدامات عملی مصداق مفهومی امرونهی است. لذا این روایت بسیار مهم است. دقت شود بحث در اینجا بحث بر مجازیت است نه اینکه بحث التزام باشد که آن باید درجایی دیگر مطرح گردد.

ما در بررسی این روایات به دنبال دو امر هستیم؛ یکی اینکه آیا مفهوماً امرونهی شامل مراتب می‌شود؟ و دیگری اینکه در غیر این صورت دلیلی بر وجوب اقدامات یدی به‌عنوان قاعده وجود دارد یا خیر؟ از این روایت استفاده اول نمی‌شود، اما استفاده دوم میسر است، لذا روایات ازاین‌جهت بسیار مهم است.

## روایت سوم

**«وَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع مَنْ تَرَک إِنْکارَ الْمُنْکرِ بِقَلْبِهِ وَ یدِهِ وَ لِسَانِهِ فَهُوَ مَیتٌ بَینَ الْأَحْیاءِ فِی کلَامٍ هَذَا خِتَامُهُ.»[[2]](#footnote-2)**

این روایت علاوه بر تهذیب در مقنعه نیز به نحو مرسله از شیخ مفید نقل‌شده است. گرچه این روایت در اینجا اسناد جازم دارد و برخی اسناد جازم را از مرحوم صدوق قبول می‌کردند و معتبر می‌دانستند. اما ما اسناد جازم ایشان در من لا یحضره الفقیه را قبول نداشتیم تا اینکه نوبت به تهذیب رسد. لذا این روایت در تهذیب سست‌تر است.

## بررسی دلالی روایت

اما از جهات دلالی ادعاشده است که نهی از منکر شامل اقدامات عملی نیز می‌شود. تعبیر روایت نیز این است که چنین فردی میتی بین احیاء است چراکه فرهنگ امربه‌معروف و نهی از منکر موجب بیداری وجدان دینی جامعه است که همان حیات واقعی می‌شود. درواقع روح امربه‌معروف و نهی از منکر یعنی حساس بودن بر فرامین خداوند است و ترک آن نشانه بی‌تفاوتی است.

## شبهه عمومیت انکار

شبهه دیگر این است که در روایت انکار فرموده شده که مفهومی اعم از امربه‌معروف و نهی از منکر است و یک نوع آن این مورد خواهد بود. برخلاف حالتی که گفته شود انکار به معنی نهی است، همچنان که در روایات نیز چنین استعمالی وجود دارد. در حقیقت طبق احتمال اول این روایت نیز همچنان روایت سابق شمول مفهومی ندارد اما انکار با ید را می‌رساند.

## استفاده الزام از روایت

نکات دیگری نیز در این حدیث است که آیا از این روایت استفاده الزام می‌شود یا خیر؟ ممکن است مرگ معنوی در روایت در حقیقت ترک واجبی است و ممکن است گفته شود مراد از میت در اینجا درجه‌ای از موت معنوی است. لذا شامل مکروه نیز می‌شود. اما احتمال اول در اینجا که دلالت بر الزام باشد اقوی است.

نکته دیگر این است که در اینجا حرمت به ترک انکار منکر تعلق‌گرفته است اما در حقیقت روح این روایت وجوب انکار منکر است و در این روایت جنبه تبعی مدنظر قرارگرفته است. بنابراین این روایت از حیث سندی معتبر نیست اما از حیث دلالی ممکن است دلالت بر وجوب اقدام یدوی کند اما دلالت اطمینانه‌ای همانند روایت سابق بر شمول مفهومی ندارد.

## اطلاق روایت

بعید نیست این روایت اطلاق داشته باشد چراکه انکار در روایت در مقابل با منکر به نحو مطلق بیان‌شده است که اگر بخواهد شرایط و حدودی را پیدا کند مقیداتی را نیازمند است. البته آقای خویی و آقای تبریزی سریع از این بحث عبور کرده‌اند، اما ما در اینجا به نحو تفصیلی بررسی می‌نماییم.

## روایت چهارم

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَینِ الرَّضِی فِی نَهْجِ الْبَلَاغَةِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِی عَلَی قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ.»[[3]](#footnote-3)

این روایت در کلمه قصار 501 است. جای دیگری این روایت ذکر نشده است و طبعاً تنها سید رضی آن را ذکر نموده است. بنابراین این روایت مقطوعه است. معنی روایت این است که اگر کسی نیزه غضب فی الله را تیز کند می‌تواند بر باطل پیروز شود. این روایت از حیث سند اعتبار ندارد و ازلحاظ دلالی، شمولی از این روایت استفاده نمی‌شود؛ چراکه کلمه امرونهی‌ای در اینجا ذکر نشده است.

اما شاید بتوان گفت این جمله امام که نیزه خشم الهی را تیز کند این نیزه تنها به زبان منحصر نشده و عمل را نیز دربر می‌گیرد. لذا شمول مفهومی در اینجا وجود دارد، منتها شاید نتوان از این روایت وجوب را استفاده نمود.

## روایت پنجم

این روایت از کلمات قصار 541 نهج‌البلاغه است که سند این روایت مرسله است و از چند جهت دارای اشکال است و در کتب دیگر نیز وجود دارد. این روایت از تاریخ طبری است.

**«قَالَ وَ رَوَی ابْنُ جَرِیرٍ الطَّبَرِی فِی تَارِیخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی لَیلَی الْفَقِیهِ قَالَ إِنِّی سَمِعْتُ عَلِیاً ع یقُولُ یوْمَ لَقِینَا أَهْلُ الشَّامِ أَیهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَی عُدْوَاناً یعْمَلُ بِهِ وَ مُنْکراً یدْعَی إِلَیهِ فَأَنْکرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِئَ وَ مَنْ أَنْکرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْکرَهُ بِالسَّیفِ لِتَکونَ کلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْیا وَ کلِمَةُ الظَّالِمِینَ السُّفْلَی فَذَلِک الَّذِی أَصَابَ سَبِیلَ الْهُدَی وَ قَامَ عَلَی الطَّرِیقِ وَ نَوَّرَ فِی قَلْبِهِ الْیقِینُ.»[[4]](#footnote-4)**

حضرت در روز جنگ صفین فرمودند اگر کسی با لسانش در مقابل باطل ایستاد از مرتبه بالاتری از انکار قلبی برخوردار است. اما کسی که با شمشیر جلوی آن ایستاده از ایمان بالاتری برخوردار است و به سبیل هدی رسیده است که جنگ امروز ما از این قبیل است.

## بررسی دلالی روایت

شمول مفهومی این روایت محل تردید است، چراکه در اینجا کلمه نهی وجود ندارد و تنها لفظ انکار گفته‌شده است. اما از جهت مضمونی و حکمی شمولیتی وجود دارد. تا اینجا در 5 دلیل گذشته شمول مفهومی یافت نشده است اما به طرق دیگر بیان‌شده؛ تلازم یا قاعده اقدام عملی در برابر منکر و ...در این روایات وجود دارد.

1. الکافی (ط - الإسلامیة) / ج 5 / 55 / باب ..... ص: 55 [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان) / ج 6 / 181 / 80 - باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر ..... ص: 176 [↑](#footnote-ref-2)
3. وسائل الشیعة / ج 16 / 133 / 3 - باب وجوب الأمر و النهی بالقلب ثم باللسان ثم بالید و حکم القتال علی ذلک و إقامة الحدود ..... ص: 131 [↑](#footnote-ref-3)
4. وسائل الشیعة / ج 16 / 133 / 3 - باب وجوب الأمر و النهی بالقلب ثم باللسان ثم بالید و حکم القتال علی ذلک و إقامة الحدود ..... ص: 131 [↑](#footnote-ref-4)